



# مثلث سعادت، توسعه و رفاه

جایگزینی صورت مسأله رفاه به جای توسعه یافتگی چرا و چگونه صورت گرفته است؟  
و این موضوع چه تبعاتی برای توسعه یافتگی ملی و خود رفاه شهروندی دارد؟

نیست که تدریس کند... وظیفه اش این نیست که جنس به مشتری بفروشد... وظیفه اش این نیست که اسکلت ساختمان را جوشکاری کند... وظیفه اش این نیست که مسافران را به مقصد برساند و... اینها به ما چه اطلاعات و شناختی در مورد شغل و شرح وظایف یک آدم می دهند؟! این یارو دکتر نیست، مکانیک نیست، صافکار نیست، معلم نیست، بقال نیست، جوشکار نیست، راننده تاکسی نیست و... بالاخره کی بناست مشخص شود این شخص دقیقاً چه کاره است و چه وظایفی دارد؟! این یکی از نخستین گرفتاری های تفکر انتقادی است!

یک متفکر انتقادی می داند

«وظیفه یک حکومت این نیست که مردم را به بهشت ببرد» در طول سال های اخیر این گزاره را بارها شنیده ایم. پس وظیفه یک حکومت چیست؟ در روز و روزگاری که با حجم هنگفتی از حماقت محاصره شده ایم، هنوز آنقدر گیج نشده ام که حواسم نباشد، نقد تفکر انتقادی خودش از جنس تفکر انتقادی است! مثل وقت هایی که آب نیست و مجبوریم با سنگ و کلوخ طهارت بگیریم. خب باید دقت کنیم که آیا می خواهیم بگوییم، همان طور که سنگ و کلوخ آدم را تمیز نمی کند، تفکر انتقادی نیز اصلاً تفکر نیست؟ خیر. چون طبق فقه همین سنگ و کلوخ هم می توانند از مطهرات باشند؛ اما مثلاً اگر دوباره به آب دسترسی پیدا کردیم، بهتر است دوباره طهارت بگیریم. (برخی از فقها می گویند احتیاط واجب است.) الغرض، وقتی می گوییم «وظیفه یک حکومت این نیست که مردم را به بهشت ببرد» آیا وظیفه حکومت را مشخص کرده ایم؟ خود اینچنین گزاره هایی چطور می خواهند مخاطب را راهنمایی کنند که وظایف یک حکومت را بشناسد؟ مثلاً وقتی می گوییم وظیفه فلان شخص این نیست که بیمار را درمان کند... وظیفه اش این نیست مشکلات مکانیکی ماشین را برطرف کند... وظیفه اش این نیست ماشین را صافکاری کند... وظیفه اش این

نعمت الله  
سعید  
نویسنده